
اما تو را ای عاشق انسان! کسی نشاخت...

حسین منزوی

فهرست

- یادداشت/ ۹
گفت و گوی غلامرضا طریقی با محمدعلی بهمنی / ۱۱
دریای شورانگیز چشمانت چه زیباست / ۲۵
ای گیسوان رهای تو از آبشاران رها تر / ۲۷
لبت صریح ترین آیهی شکوفایی ست / ۲۹
کنون پرندهی تو - آن فسرده در پاییز - / ۳۱
از زمزمه دلننگیم، از همهمه بی زاریم / ۳۳
چگونه باغ تو باور کند بهاران را / ۳۵
در من ادراکی است از تو عاشقانه، عاشقانه / ۳۷
امشب به یادت پرسه خواهیم زد غریبانه / ۳۹
خیام ظلمتیان راه، فضای نور کنی / ۴۱
در من کسی باز یاد تو افتاد، امشب / ۴۳
اگر باشی محبت روزگاری تازه خواهد یافت / ۴۵
ای بر گذشته ز ملموس! ای داستانی / ۴۷
حماسه‌ای است که می‌آید، این صدا از کیست / ۵۰
بی تو خسته است ز جانم تن و جانم ز تنم / ۵۲
لیلا دوباره قسمت ابن‌السلام شد / ۵۴
دستش از گل، چشمش از خورشید سنگین خواهد آمد / ۵۶
ای سرو جان گرفته‌ی باغ کتاب‌ها / ۵۸
الا حمایت تو رمز استقامت من / ۶۰
بازو به بازوی هم، در خیابان روانیم / ۶۲
خانه‌های دم کرده، کوچه‌های بغض‌آلود / ۶۴
اینک این من: سر به سودای پریشانی نهاده / ۶۶
به سفر افکنده مرا سایه‌ای از تنهایی / ۶۸
آن نه عشق است که بتوان بر غمخوارش بُرد / ۷۰
زنی که ساقه‌وار آنک، ردای شعله به تن دارد / ۷۲
در به سماع آمده است از خبر آمدنت / ۷۴
باتوی من که چشم فرو بست خواب را / ۷۶
رازی ست در آن چشم سیاهت، پندمیش / ۷۸
دیری ست دلم در بدر و خانه به خانه / ۸۰
رنج گرانم را به صحرا می‌دهم، صحرا نمی‌گیرد / ۸۲
آیا چه دیدی آن شب، در قلتگاه یاران / ۸۴
شب دیر پای سردم، تو بگویی تا سرآیم / ۸۶
ای غرقه به خون، پیرهن سبز تن دوست / ۸۸
منگر چنین به چشمم، ای چشم آهوانه / ۹۰
خاک باران خورده آغشته است با بوی تنت / ۹۲
می‌باری ای باران و می‌شویی زمین را / ۹۵
نه هر ستاره سهیل است، اگر چه در یمن است / ۹۷
ای برآورده‌ی وصل شب مهتاب و پگاه / ۱۰۰
آمد غروب و باز دل تنگ من گرفت / ۱۰۲
هنوز، داغ تو، ای لاله‌ی جوان! تازه است / ۱۰۴
ای یاد دور دست که دل می‌بری هنوز / ۱۰۶
ز آن باده پُر کن ساغر من کز وی سحر سر می‌زند / ۱۰۸
ای مرگ بی‌مضایقه بر عاشقان زده / ۱۱۰
خالی‌ام چون باغ بودا، خالی از نیلوفرانش / ۱۱۲
قند عسل من! مغزل من! گل نازم / ۱۱۴
سرگشته دلی دارم، در وادی حیرانی / ۱۱۷
گزیدم از میان مرگ‌ها، این گونه مُردن را / ۱۱۹
تو سرنوشت منی، از تو من کجا بگریزم / ۱۲۱

بهار و گل به درختان دیواره جان بدهند/ ۳۱۹
 به سودای آسمان پر و بال می‌زنی/ ۳۲۱
 چه بد عیدی شد این از صد عزادبتر، چه بد عیدی/ ۳۲۳
 می‌کو؟ که تا شهابش از این گور بگذرد/ ۳۲۵
 دریا نبودم اما توفان سرشت من بود/ ۳۲۷
 بین تو و من چیزی، دیوار نخواهد شد/ ۳۲۹
 دود گرفته است افق، باز کجا سوخته؟/ ۳۳۱
 غمت را بزرگ دید دلم بس که تنگ شد/ ۳۳۴
 کسی از آن سوی ظلمت، مرا صدا می‌کرد/ ۳۳۶
 تا جهان بود و عشق باقی بود/ ۳۳۹
 روزها و هفته‌هایم بی تو با تقویم چرخیند/ ۳۴۱
 دیشب که تا گرداب راندم، ساحلم گم بود/ ۳۴۳
 نشان به نام خود ابلیس زد جبین مرا/ ۳۴۵
 سلام! آینه‌ی آفتاب زاده‌ی من/ ۳۴۸
 می‌آمد از برج ویران، مردی که خاکستری بود/ ۳۵۰
 با ما شبی نبود که در خون سفر نکرد/ ۳۵۲
 باز مستی و بیدار خوابی‌ست/ ۳۵۴
 در چشم‌های شعله‌ور آن روز، چیزی فرو نشسته
 و سرکش بود/ ۳۵۶
 هستی چه بود اگر که مرا و تو را نداشت/ ۳۵۸
 درخت خشک من از راز فصل بی‌خبر است/ ۳۶۰
 تو در سفر که باشی یا در سفر نباشی/ ۳۶۲
 از شب چه پاسی مانده‌ای چشمان شرم‌آلود/ ۳۶۵
 چنان گرفته تو را بازوان پیچکی‌ام/ ۳۶۷
 دیگر برای دم زدن از عشق باید زبانی دیگر
 اندیشید/ ۳۶۹
 جنگ با من و آن هم مثل دشمن خونی/ ۳۷۱
 می‌کنم الفبا را، روی لوحه‌ی سنگی/ ۳۷۳
 یکبار دیگر عشق، یکبار دیگر تو/ ۳۷۵
 شب میان مه از بوی سوختن می‌گفت/ ۳۷۷

برج ویرانم غبار خویش افشان کرده‌ام/ ۲۵۸
 دیوانگی زین بیش‌تر؟ زین بیش‌تر، دیوانه‌جان/ ۲۶۰
 تقدیر، تقویم خود را، تماماً به خون می‌کشید/ ۲۶۲
 از زیستن بی تو مگو زیستن این نیست/ ۲۶۵
 ای خون اصیلت به شتک‌ها ز غدیران/ ۲۶۷
 مژگان به هم بزنی که پشایی جهان من/ ۲۶۹
 نگفت و گفت: چرا چشم‌هایت آن دو کیود/ ۲۷۱
 در تنگ نظر سعفی صاحب نظری نیست/ ۲۷۳
 آب، آرزو نداشت به غیر از روان شدن/ ۲۷۵
 عجب لبی! شکرستان که گفته‌اند، این است/ ۲۷۷
 حکمم از زمین رها شدن نبود/ ۲۷۹
 ای چشم‌ها، مطلع زیباترین غزل/ ۲۸۱
 ما می‌توانستیم زیباتر بمانیم/ ۲۸۳
 آیا من این تن - این تن در حال رفتنم/ ۲۸۵
 امشب ستاره‌های مرا آب برده است/ ۲۸۷
 ای عشق! ای کشیده به خون ننگ و نام را/ ۲۸۹
 به دیدن آمده بودم، دری گشوده نشود/ ۲۹۱
 من خود نمی‌روم، دگری می‌برد مرا/ ۲۹۳
 من شراب از شما نمی‌خواهم/ ۲۹۵
 با هر تو و من، مایه‌های ما شدن نیست/ ۲۹۷
 این بار هم نشد که بیزم کمند را/ ۲۹۹
 نیاویزد اگر با سلطه‌ی مردانه‌ام ای زن/ ۳۰۱
 چیزی بگو بگذار تا هم صحبت باشم/ ۳۰۴
 تا صبحدم به یاد تو شب را قدم زدم/ ۳۰۶
 مرا ندیده بگیرید و بگذرید از من/ ۳۰۸
 چگونه بال زدم تا به ناکجا که تویی/ ۳۱۰
 دست و رو در آب جو تر کردندم، گیرم ز
 ناچاری‌ست/ ۳۱۲
 جز همین دربره دشت و صحاری بودن/ ۳۱۵
 ای عشق! ما، با تو از وادی جانوان هم گذشتیم/ ۳۱۷

در این مدار، که هم ماه، جز غربی نیست/ ۱۹۰
 ز باغ پیرهن، چون درجه‌ها، وا شد/ ۱۹۲
 شب است و ره گم کرده‌ام، در کولاک زمستانی/ ۱۹۴
 نوبت آمد، می‌نوازند نوبتی ناقوس‌مان/ ۱۹۷
 درختم - گر چه گاهی، چشم با افلاک دارم من/ ۲۰۰
 شب است و در شب من، خوش نشینی‌ات زیباست/ ۲۰۳
 وقتی که خواب نیست، ز رویا سخن مگو/ ۲۰۵
 من از تو، سرو عزیزم، ثمر نمی‌خواهم/ ۲۰۸
 غریبوار به آبادی تو آمده‌ام/ ۲۱۱
 نبود معجزه‌هایی که با نسیم نبود/ ۲۱۳
 الا که از همگان عزیزتر دارم/ ۲۱۵
 تمام حادثه، یک توده هیمه بود و شرر/ ۲۱۸
 نه فرشته‌ام، نه شیطان، کی‌ام و چی‌ام؟ همینم/ ۲۲۰
 بر مرکبی که عمر است، یک تاختن سوارم/ ۲۲۲
 شتک زده است به خورشید، خون بسیاران/ ۲۲۴
 ای دوست! ای شفق، قدح خون فشان تو!/ ۲۲۷
 سرما، اگر غلاف کند تاز بانه را/ ۲۲۹
 در خود خروش‌ها دارم، چون چاه اگر چه خاموشم/ ۲۳۱
 چو در مقام پذیرش، خوش است خاموشی/ ۲۳۳
 چرا صبح مرا، زندانی پیراهنت داری؟/ ۲۳۵
 چشمان تو که از هیجان گریه می‌کنند/ ۲۳۷
 شگفتا حالت دیوانه، یا عاشق که من دارم/ ۲۳۹
 سفر به خیر گل من! که می‌روی با باد/ ۲۴۱
 پاییزی‌ام بهار چه دارد برای من؟/ ۲۴۳
 شب را، کنار صبح نوشتم به پای خود/ ۲۴۵
 از روزن زندانم، گر منظره می‌بینم/ ۲۴۷
 زخمی به من زدی که دلم خون‌چکان شده است/ ۲۴۹
 خیال خام‌پلنگ من به سوی ماه جهیدن بود/ ۲۵۲
 با آن دهان که رازی‌ست، نه بسته، نه گشاده/ ۲۵۴
 یک شعر تازه دارم، شعری برای دیوار/ ۲۵۶

خوش نیست ابتدای سخن با شکایتی/ ۱۲۳
 ریشه‌ی سرو جوان با خاک، صحبت می‌کند/ ۱۲۵
 نسیم خوش خبر! از نور چشم من چه خبر؟/ ۱۲۷
 ز نعره کف به لب آورده رود دیوانه/ ۱۲۹
 در خیابانی که از بوی تو سرشار است/ ۱۳۱
 مرا با خاک می‌سنجی، نمی‌دانی که من بادم/ ۱۳۳
 پله‌ها در پیش رویم، یک به یک دیوار شد/ ۱۳۵
 سوار زورق بادبان دربه‌دری/ ۱۳۷
 خورشید من! برای تو یک ذره شد دلم/ ۱۳۹
 گرفتم این که ستردم غبار تازه ز رویم/ ۱۴۱
 شبی که می‌گذرد با تو بی‌کران خوش‌تر/ ۱۴۳
 باز آن سمند زخم خورده بی‌سوار آمد/ ۱۴۵
 همواره عشق، بی‌خبر از راه می‌رسد/ ۱۴۸
 چون تو موجی بی‌قرار، ای عشق! در عالم نبود/ ۱۵۰
 در دست گلی دارم این‌بار که می‌آیم/ ۱۵۲
 زنی چنین که تویی جز تو هیچ کس زن نیست/ ۱۵۴
 مادبان من! پس کی می‌بری سوارت را؟/ ۱۵۶
 شاعر! تو رازین خیل بی‌دردان، کسی نشناخت/ ۱۵۸
 به سینه می‌زندم سر، دلی که کرده هوایت/ ۱۶۲
 دیده‌ام خورشید را، در خواب تعبیرش تویی/ ۱۶۴
 نخفته‌ایم که شب بگذرد، سحر بزند/ ۱۶۶
 گور شد گهواره آری بنگرید اینک زمین را/ ۱۶۸
 دلت چه شد که از آن شور و اشتیاق افتاد؟/ ۱۷۰
 اسیر خاکم و نفرین شکسته بالی را/ ۱۷۳
 شب که می‌رسد از کنارها/ ۱۷۶
 چه شب بدی است امشب، که ستاره سو ندارد/ ۱۷۸
 شمع به نیمه رسید و صدای او نرسید/ ۱۸۰
 گوارای من! آه ای شعر ناب من! سلام ای عشق!/ ۱۸۳
 مگر، این باد خوش، از راه عشق آباد، می‌آید؟/ ۱۸۶
 ... و کلمه بود و جهان در مسیر تکوین بود/ ۱۸۸

